

# کفتارہامی عرفانی

(قسمت چہل و دوّم)

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاہ)

(بیانات مہر ۱۳۸۸)

ہفتاد و سوم

# فهرست

جزوه هفتاد و سوم - گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم)

(بیانات ممر ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

- خواب و رؤیا / رؤیا و دریچه‌ی اطمینان / خواب و استراحت و کمک به شخصی که از امر ناخوشایندی ناراحت است / خداوند مصلحت ندانسته که از آینده خبر داشته باشیم / خواب جهت‌یاب / نباید به هر خوابی اطمینان کرد / خواب‌هایی هست که مربوط به وضع بدن ماست / در موقع خواب به یاد خدا باشید یعنی فکرتان را بالاتر از کره‌ی زمین و خلقت ببرید ..... ۶
- فطریه در واقع شکرگزاری از خود وجود ما و از فطرت ما می‌باشد / همه‌ی دیون شرعی خمس و زکات و زکات فطره و کفاره برای هدفی است / خداوند به این پول‌ها که ما برایش ارزش قائلیم، نیازی ندارد / نگهداری پول و گنج / حجرین عدی و داستان اعدام او و پسرش ..... ۱۶
- ازدواج / طلاق / قانون و منطق / گذشت اخلاقی / توجه به قوانین ازدواج / ازدواج مسلمان با یهودی و مسیحی / برای هر دعوی‌ای نباید روی عصبانیت و روی عجله تصمیم گرفت ..... ۲۶

در زمان پیغمبر مسلمان‌ها می‌گفتند «علم نبود غیر علم عاشقی»،  
علم و عمل و دنیا و آخرتشان پیغمبر بود/ استهلال ماه/ نظر خلیفه  
در رؤیت ماه و اعلام عید و البته نه به‌عنوان اولی‌الامر/ داستان  
علی‌بن‌یقطین؛ وضو که امر صریح خداوند است در اختیار امام  
معصوم می‌باشد دیگر عید و امثال آن امر تصنعی است/ نماز پشت به  
قبله گناه کمتری دارد تا تفرقه‌ای که ایجاد می‌کنند/ تقلید غیر از

تبعیت است ..... ۳۳

فهرست جزوات قبل ..... ۴۷

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

خواب و رؤیا / رؤیا و درپچی اطمینان / خواب و استراحت و کجک به شخصی که  
 از امر ناخوشایندی ناراحت است / خداوند مصلحت ندانسته که از آینده خبر  
 داشته باشیم / خواب جهت یاب / نباید به هر خوابی اطمینان کرد / خواب یابی هست  
 که مربوط به وضع بدن ماست / در موقع خواب به یاد خدا باشید یعنی فکرتان را  
 بالاتر از کره‌ی زمین و خلقت برید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد خواب، عالم رؤیا البته در فارسی به هر دو گفته می‌شود  
 هم به خوابیدن هم به خواب دیدن، اما در عربی دو لغت جداگانه دارد،  
 نوم یعنی خواب، نائم یعنی خوابیده که کتاب تنبیه النساءین  
 آقای سلطان علیشاه یعنی بیدار کردن خوابیده‌ها. ولی رؤیا یعنی خواب  
 دیدن. اینکه در فارسی مثلاً ما بگوییم خواب و رؤیا که اشتباه نشود  
 بهتر است. رؤیاها در درجه‌ی اولش مال پیغمبران بوده. یعنی پیغمبران

۱. عصر سه‌شنبه، تاریخ سوم شوال ۱۴۳۰ ق مطابق با ۱۳۸۸/۶/۳۱ ه. ش.

خوابی که می‌دیدند یک مرحله‌ای از عبورشان بود، از سلوکشان بود. خواب حضرت ابراهیم یا حضرت یوسف که خواب دید ماه و ستاره سجده می‌کنند، گفت *إِنِّي رَأَيْتُ*، دیدم. برای اینکه در واقع برای آنها خواب و بیداری فرقی نمی‌کرد. یا در مورد پیغمبر آن خوابی که دید.

در قدیم البته به خواب خیلی کم اهمیت می‌دادند، یعنی در موردش فکر نمی‌کردند، همانطوری که در زندگی معمولی هر عملی عکس‌العملی دارد، فتر را وقتی بکشید می‌رود آن طرف. پاندول ساعت (ساعت‌های حالا که پاندولی نیست) پاندول می‌آید این طرف (پاندول یعنی آن آویزه) می‌آید این طرف، بعد می‌رود آن طرف و از وسط رد می‌شود. البته قاعدتاً این مسأله نباید در مورد نظریات علمی اعمال شده باشد ولی می‌شود. در علوم خیلی موارد هست، یکی مسأله‌ی این است که کودک از چه سالی نقش برمی‌دارد؟ قدیم می‌گفتند بچه است نمی‌فهمد. می‌گفتند صغیر ممیز، صغیری که تمیز می‌دهد، می‌گفتند دوازده سیزده ساله ممیز است، ممیز یعنی خوب و بد و اینها را تمیز بدهد. که البته این سن و این تشخیص در امر حقوقی قوانین رعایت می‌شود. بعد آمد آقای علوم جدید، آن روانکاو گفت از پنج سالگی نقش برمی‌دارد، بعد همان پیروان او وقتی این سد شکست که معلوم شد خیلی قبل از اینکه بچه ممیز بشود از خارج تصویربرداری

می‌کند، همینطور تحقیق کردند تا آمدند گفتند از دو سالگی. اینها که نمی‌خواستند به مردم درس بدهند، این آقایانی که به اصطلاح گفتند پنج ساله و شش ساله، خدمتی به بشر کردند، فکر مردم را راه انداختند. ولی آنها می‌خواستند درس بدهند به همه بگویند، اما عرفا و فلاسفه همه که نمی‌خواستند. آنهايي که می‌خواستند درس بدهند با استدلال گفتند، آنهايي ديگر نه. گفتند از اولی که بچه نطفه‌اش بسته می‌شود مراقبتش کنید. حالا نگفتند نقش برمی‌دارد و.... یکی این مسأله.

یکی همین مسأله‌ی رؤیا که دانشمندان آنوقت‌ها می‌گفتند رؤیا هیچ اثری در زندگی ما ندارد. اینها آمدند گفتند نه، اثر دارد. از اینجا شروع کردند که رؤیا در زندگی ما زیاده‌تر می‌شود. کم‌کم جلو رفتند، حالا اصلاً می‌گویند که رؤیا در زندگی ما از همه چیز مؤثرتر است. عرفا می‌خواهند در راه سلوک کمک کنند، اینها لازم نیست استدلال کنند، کسانی که به آنها معتقدند، چون حرفشان را گوش می‌دهند، عرفا به صورت دستورالعمل می‌گویند، اینکه می‌گویم عرفا یعنی اینهایی که واقعاً با احکام دینی آشنا هستند، مردم هم معتقدند که آدمهای بزرگ دینی هر چه گفتند قبول است، قبول می‌کردند و اجرا می‌کردند. یک جهت اتفاق و اتحادی که در داخل خانواده‌ها بود و در این یکی دو قرن اخیر به هم ریخته، همین مسأله است.

حالا این مقدمه‌ای بود گفتم که البته از متن مفصل‌تر بود.

مهمترین چیزی که در رؤیا هست آن خواسته‌ها، میل‌ها و حتی ناراحتی‌ها که انسان در زندگی دیده و هیچ چاره‌ای در مقابلش نداشته و باید تحمل می‌کرده، آنها را مجسم می‌کند، یک زندگی برای انسان فراهم می‌کند که می‌خواسته آنطوری باشد. یا مثلاً آرزوی حتی مرگ یک دشمنی را داشته، در خواب می‌بیند. گاهی اوقات اگر یک راهی به عالم غیب داشته باشد، این خوابش صحیح می‌شود. میل به اینکه آن شخص، آن دشمنش از بین برود در ذهنش هست، تحریکش می‌کند بعد یک خاطره‌ای راجع به او مجسم می‌شود، به این طریق آرامش روحی برای شخص پیدا می‌شود. یک کسی که از یک بلیه یا امر ناخوشایندی ناراحت است و هیچ کارش هم نمی‌توانیم بکنیم، این هم به خواب رفتن کمکش می‌کند برای اینکه یک سمی، سمومی در بدن ایجاد می‌شود که خواب و استراحت به او کمک می‌کند. ولی مهم‌تر از آن، رؤیایی است که می‌بیند. رؤیایی که می‌بیند مثل دریچه‌ی اطمینان است، دریچه‌ی سوپاپ است. دیگ‌های تندپز را همه دیده‌اید، یک دری دارد که بخار بیرون نیاید، آن بخار نیرویی دارد فشار می‌آورد اگر خیلی فشار بیاورد ممکن است منفجر کند. به این حساب یک دریچه‌ای گذاشته‌اند که اگر فشار به آن دریچه رسید، آن دریچه را باز کند، فشار کم می‌شود، این را دریچه‌ی اطمینان می‌گویند. حالا رؤیا هم در خیلی از این موارد برای ما دریچه‌ی اطمینانی است، یعنی آنقدر ناراحتی‌ها،



گرفتاری‌ها فشار به زندگی ما آورده که به خواب می‌رود و استراحت می‌کند، هم رؤیاست و هم خواب. این یک نقشی است که در رؤیا دیده می‌شود که باید برای تعبیر خواب ببینند چه ناراحتی‌هایی دارد.

البته گاهی آدم خواب می‌بیند رفع این گرفتاری است، رفع این ناراحتی است. یک راهی برای رفع ناراحتی است، برای اینکه آلام زندگی آنقدر افکار را محدود می‌کند و در زنجیر می‌بندد که در موقع عادی ما نمی‌توانیم راحت راهی پیدا کنیم، در خواب آن زنجیرها گسسته می‌شود، برایتان در مورد خودم مثال زدم. برای دانشجو، دانش‌آموز این مصیبتی است که معلم مسأله بدهد نتواند حل کند. به نظر من این مسأله بود، برای خیلی‌ها نبود. ولی من اگر معلم امتحان می‌کرد و نمی‌توانستم حل کنم برایم مصیبتی بود. چند بار شده که مسأله‌ای را که در روز نمی‌توانم حل کنم در خواب دیده و حل می‌کنم. اول این را بگویم که من هیئت و نجوم خواندم و یک چیزهایی بلد بودم، یک مدتی پیش‌بینی‌هایی می‌کردم، بعد رها کردم. حضرت صالح‌علیشاه چون خودشان به من درس داده بودند، یک بار پرسیدند نمی‌بینم، مدتی است دیگر پیش‌بینی نکردی گفتم بله. گفتند چرا؟ گفتم من فکر کردم که اگر خداوند بخواهد، مصلحت می‌دانست که مسلمان، عارف از آینده‌اش خبر داشته باشد که فردا چه می‌شود؟ خودش که گفته من خبر ندارم لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا

الله<sup>۱</sup> ولی اگر می‌خواست چه کار می‌کرد؟ یک حسی در اینجا می‌آفرید که بتواند این کار را بکند، همانطور که چشم آفریده، یک حسی هم می‌آفرید که بتواند فردا را ببیند. وقتی این کار را نکرده معلوم می‌شود مصلحت نمی‌داند، بنابراین من می‌گویم چرا برخلاف آنچه خدا گفته بکوشم؟ ممکن است یک ذره‌ای دست بدهد منتها این ذره صحیح نیست، خیلی تأیید کردند که این تأیید ایشان برای همه‌ی آن زحمتی که کشیدم و درس خواندم برایم می‌ارزید. در یک مجلس عمومی همین را تعریف کردند، گفتند نورعلی اینطوری گفته است.

در پاریس بودم برای ما امتحان مهمی بود چون به زبان فرانسه باید یک مطالبی بگوییم چیزی نوشته بود، خیلی از دانش‌آموزان، حتماً شما هم دانش‌آموز که بودید همینطور بودید، فال می‌گیرند که سؤال امتحان چه خواهد بود؟ اتفاقاً یک‌بار یکی فال گرفت گفت این را بخوان، گفتم من همه را می‌خوانم، من نمی‌خواهم از طریق غیرعادی به اسراری پی ببرم، خداوند اگر بخواهد نشان می‌دهد. یعنی از این راه گول نخورد به خیال خودش که دارای مقاماتی است، این هم یک نحوه‌ی خاصی است که راه‌حل زندگی را جلوی آدم می‌گذارد. یک نوع خواب‌ها، خواب‌هایی است که انسان را در شک بین دو چیز می‌گذارد، خواب به کمکش می‌آید. البته اینکه گفتیم خواب، در افراد

معمولی هم ممکن است همین کمک‌ها را در خواب داشته باشند ولی عارف، درویش کسی که یک ارتباطی با یک جایی دارد بیشتر در این مورد است. اینها را به اصطلاح می‌گویند خوابِ جهت‌یاب، نمونه‌های اینها هم فراوان است، البته ما حالا باز مفصل‌تر هم خواهیم گفت، ما نباید در مسأله‌ی خواب نه افراط و اغراق بکنیم و نه تفریط. همه چیز را از خواب نبینیم، یک خواب‌هایی هم هست که به هیچکدام از اینها ارتباط ندارد، مربوط به وضع بدن ماست، خیلی‌ها دیده شده خوابی دیده‌اند آن خواب را به دکترشان که گفته‌اند گفته است کبدت خراب است، آزمایش داده‌اند دیده‌اند درست است. مثلاً می‌گویند در خواب چیزهای خونریزی، جنگ و اینها را زیاد ببیند علامت این است که قلبش درست نیست، اینها را نوشته‌اند. چون اینطور خواب‌ها هم زیاد است نباید به هر خوابی اطمینان کرد. منتها آنهایی که تمرکز حواس را دارند و یاد خدا هستند همان تمرکز حواس راه حل است. مثلاً همین مثالی که زدم که راه‌حل مسأله‌ای را که نتوانستم در دبیرستان حل کنم، در خواب دیدم. آن راه‌حل را وقتی دیدم فهمیدم. برای اینکه مطابق بود با زندگی من و درس‌هایی که خوانده بودم، پس چرا این درس‌ها را در روز موقع بیداری نتوانستم بفهمم؟ چون در بیداری آن بندها و بست‌هایی که بود جلوی‌ش را می‌گرفت. در خواب تمرکزی که انسان پیدا می‌کند از به اصطلاح گرسنگی، تشنگی و اینها یک قدری

راحت می‌شود تمرکزش روی فکر و تجربیاتش را می‌گیرد.

به این طریق است که گفته‌اند یکی موقع قضاوت، یکی موقع خواب خیلی گرسنه نباشید. خیلی تشنه نباشید، به فکر دشمنی با کسی نباشید، چیزهای ناراحت‌کننده را به خاطر نیاورید، به یاد خدا باشید، به یاد خدا یعنی فکرتان را بالاتر از این کره‌ی زمین و خلقت ببرید، ببینید همه‌ی اینها را خدا آفریده، ما یک جزء کوچکی هستیم. در این صورت هم خوابتان راحت‌تر است هم در خواب می‌شود گفت اثر هست. این دستوراتی که چه عرفا، چه آقایان غیرعارف، به اصطلاح مُشَرَّع گفته‌اند، می‌فهمند ما توجّه به معنا می‌کنیم، اینها می‌گویند این ذکر را مثلاً ۱۵۳ بار بگویید و بخوابید، اثر دارد منتها خیلی کم؛ غیر از آن چیزی است که به معنایش توجّه دارد.

به این طریق گفتم که یک مقداری از خواب‌هایی که می‌بینید می‌توانید خودتان حدس بزنید ولی اگر حدستان ناراحت‌کننده بود غلط است. مسأله‌ی رؤیا یک بحث خیلی مفصّلی است. در قرآن و داستان‌ها هم که خیلی دیدید. داستان‌هایی که رؤیا دارد. رؤیای حضرت یوسف، رؤیای فرعون، رؤیای خود پیغمبر که خواب دیدند میمون‌ها از منبرشان بالا می‌روند. رؤیایی که خداوند وعده داد مکه را فتح می‌کنیم، آخر فتح مکه مخصوصاً در زمان پیغمبر مثل اینکه به ما ایرانی‌ها بگویند آمریکا را فتح می‌کنیم، خیلی عجیب و غریب است. از این رؤیاها در قرآن هم

هست این مسائل تاریخی و اینها هست.

\*\*\*\*\*

در مورد سَمْبُل‌ها باید توجّه کنید مثلاً علامتی را می‌گویند سَمْبِل پیروزی، این سَمْبِل‌ها ممکن است در مَلّت‌ها فرق داشته باشد، معذرت می‌خواهم همین علامتی که در اصطلاح عامیانه‌اش در فارسی می‌گوییم بی‌لاخ. برعکس در نزد اروپایی‌ها وقتی می‌خواهند به هم تبریک بگویند یا می‌خواهند اظهار شادی کنند به هم نشان می‌دهند. در آنجا سَمْبِل شادی است و در ایران برعکس سَمْبِل بدرفتاری.

مثلاً در ایران سَمْبِل عزاء، سَمْبِل پوشش است، اصطلاح زیر عبا یعنی تحت سیطره و تسلّط. به این سَمْبِل‌ها هم باید توجّه داشته باشید.

\*\*\*\*\*

در مورد آن شخص خارجی که می‌خواست مشرّف بشود و در جلسه‌ای که مرحوم رضاعلی‌شاه پیردلیل بودند، من پهلوی حضرت صالح‌علیشاه نشسته بودم به‌عنوان مترجم که دستوراتی که ایشان می‌فرمودند ترجمه می‌کردم. به او فرمودند که این شریعت به عهده‌ی خودت است که بروی احکام نماز، احکام شریعت را یاد بگیری و اجرا کنی. بعد همان روز جمعه بود، نماز می‌خواندند و در حسینیه ناهار می‌دادند. گفتم اجازه می‌دهید پهلوی من بایستد هر کار من می‌کنم انجام دهد؟ گفتند خیلی خوب است. پهلوی من نشست و اولین

نمازی بود که می‌خواند. از آن طریق گفتم که هیچی هم بلد نیست ولی فرد خودش را موظف کند، منتها با این تفاوت که من گفتم بستگانش را هم موظف کنید که تمام احکام شریعت روزه، نماز و... را به ایشان یاد بدهند.

فطریه در واقع شکرگزاری از خود وجود ما و از فطرت ما می باشد / همه ی دیون شرعی  
خمس و زکات و زکات فطره و کفاره برای هدی است / خداوند به این پول ها که ما  
برایش ارزش قائلم، نیازی ندارد / نگهداری پول و کنج / حجر بن عدی و داستان  
اعدام او و پسرش<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

گویانکه عید فطر آمد و تمام شد ولی غیر از احکام فطریه و احکام عید فطر، در مورد نکات و مطالبی که در آن نهفته است صحبت نشده است. در واقع اولین جلسه ی چهارشنبه بعد از ماه رمضان است. فطریه در واقع شکرگزاری از خود وجود ما و از فطرت ما می باشد، به این جهت هر موجودی که ماه رضانی بر او گذشت در شب عید فطر باید فطریه بدهد. مقدار فطریه بسته به روزگار و زمانه و قیمت هاست و کار آقایان علماست و تعیین کردند که یک مقداری باید پردازد. شکرانه ی اینکه خودم زنده ماندم و شاید زنده های دیگر که

---

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱ ه. ش.

فرزندان من و اشخاص تحت تکفل من که توانستم وظیفه‌ام را نسبت به آنها انجام بدهم. شکرانه‌ی این مطلب است. مبلغ آن هم معلوم است. هر جاندارى که در موقع افطار یعنی خاتمه‌ی ماه رمضان، افطار زندگى او به عهده‌ی من بوده، باید برای خاطر او فطریه بدهم. می‌گویند فطریه آنقدر واجب است چون مربوط به فطرت انسان است. سایر دیون را فرض کنیم خدا می‌بخشد ولی فطرت ما را می‌بخشد؟ یعنی چه؟ فطرت را باید انجام داد. می‌گویند شکرانه‌اش را، حتّى اگر کسی باید صد هزار تومان فطریه بدهد، ندارد. باید این را قسطی بدهد؛ یعنی یک تومان یک تومان بدهد به کسی که مستحق است مثلاً پسرش و بعد او برگرداند و دوباره بدهد تا صد تومان را داده باشد. البته این یک صحنه‌سازی است ولی صحنه‌سازی است برای نشان دادن اینکه این مسأله خیلی مهم است. لذا کسی که دارد و می‌تواند همان اول همه‌اش را می‌دهد و قبل از افطار ماه رمضان هم نمی‌شود حساب کرد و فطریه داد. اگر به قصد فطریه قبل از افطار ماه رمضان بدهید قبول نیست. باید بعد از افطار ماه رمضان بدهید حالا کسانی ندانسته این کار را می‌کنند اشکالی ندارد، ولی وقتی دانستند باید رعایت کنند. مثل اینکه نماز ظهر را باید ظهر خواند و نماز صبح را باید صبح خواند. صبح که نماز را خواندی بیکاری و بگویی حالا که بیکارم نماز ظهر را هم بخوانم. نه! نمی‌شود. این نماز ظهر نیست. یک وقتی یادم می‌آید



شهریور ۱۳۳۰ که جنگ شروع شده بود ما رفتیم علی‌آباد البتّه آنوقت اینها نبودند که بیایند مرا ببرند. رفتیم علی‌آباد اگر دیده باشید آنجا اتاق زیاد دارد هر کدام یک اتاق گرفتیم. یکی حضرت صالح‌علیشاه، یکی ما بچه‌ها، یکی آقای سلطانی و یک اتاق آقای نورنژاد گرفتند. مرحوم حاج آقای نورنژاد یک پسر بچه‌ی نوکری به اسم غلامرضا داشت، هر روز ظهر آقای صالح‌علیشاه که نماز می‌خواندند، همه می‌ایستادیم به نماز و اقتدا می‌کردیم. من پهلوی این غلامرضا نماز می‌خواندم دیدم نماز که می‌خواند همه چیز را دوبار می‌گفت: *سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ*، *سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ*. هر چیزی را دوبار می‌گفت. بعد که نماز تمام شد از او پرسیدم چرا هر چیزی را دوبار می‌گویی؟ گفت بعد از این نماز باید نماز عصر بخوانم من وقت ندارم دوبار می‌خوانم برای هر دو. حالا این را گفتم که مجسم‌تر بشود که غیر از موعدهش نمی‌شود نماز خواند یا افطار داد یا هیچ‌کاری کرد. در مورد فطریه، به‌عنوان هر نفس‌کشی، هر جانداری از دو ساله و شیرخوار تا بزرگ که تحت تکفل ما قرار دارد باید برای آنها فطریه داد.

اما اینکه گفتیم همه‌ی دیون شرعی خمس و زکات و زکات فطره و کفّاره و همه‌ی اینها برای هدفی است. خداوند که به این پول‌ها که ما برایش ارزش قائلیم نیازی ندارد. وَاَلَا اِذَا كُنَّا لِلْهِ حَاقِبِينَ فَكُلُوا وَشَرِبُوا لَا تُحِزُّوا عَلَيْهِمْ ذُلًا لِّمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. هزار تومان قیمت دارد و ورق کاغذ دیگری صد هزار تومان قیمت دارد

هر دو ورق کاغذ مثل هم است ارزش را ما به آن دادیم. خداوند نظر به این ارزش ما ندارد. خداوند فقیر نیست که بگوید از این پول‌ها که دارید یک کمی بدهید من خرج کنم. همه‌ی اینها دادِ خداوند است. خداوند خواسته است اولاً ما را عادت دهد که خرج کنیم و در راه خودش خرج کنیم و امساک نکنیم چون به اصطلاح کنز یعنی گنج عبارت از این است که در قدیم ابوذر گفته بود که یعنی یک سکه روی یک سکه دیگر بیاید چون قدیم همه‌ی پول‌ها سکه بود اگر یک سکه داشته باشم و یکی روی آن بیاید، کنز یعنی گنج می‌شود که آن را خداوند ممنوع کرده است که آیه‌ی قرآن دارد. البته درجات مختلف دارد، اینکه سکه روی سکه بیاید این تعریفی است که ابوذر کرده است. او از صحابه‌ای بود که هیچی نگه نمی‌داشت. صبح که کار می‌کرد همین قدر که خرج آن روز را درمی‌آورد کافی بود. عملگی و بنایی می‌کرد. مدیر کل نبود که حکم بدهد یا رئیس زندان که نبود که بازداشت کند. دیگر کار خود را ترک می‌کرد و می‌گفت روزی‌ام تا حالا رسیده است. او می‌گفت کنز اینطوری است. او در شام راه افتاد و مردم را بر علیه معاویه می‌گفت. او هم شناخته شده بود و کسی نمی‌توانست به او چیزی بگوید و حکم بازداشت او را بدهد یا حکم اعدام او را بدهند. بعضی از روی اعتقاد بعضی هم جرأت نمی‌کردند. معاویه او را تبعید کرد؛ یعنی تبعید در شام بود، او را برگرداند به مدینه. به خلیفه‌ی آنوقت عثمان گفت من از پس

این برنمی‌آیم، این همانجا پیش خودتان باشد. عثمان هم حکم اعدام نداد، حکم تبعید او را داد و منتها نامردی‌ای که کرد، در جلسه‌ی محاکمه گفت می‌خواهم تو را تبعید کنم، به کجا تو را تبعید کنم؟ مثلاً می‌خواست احترام کند. ابوذر گفت من در جوانی وقتی که مشرک بودم و قبل از اسلام، کارم در صحرای ریزه بود، مرا به صحرای ریزه تبعید نکن، هر جای دیگری می‌خواهی تبعید کن. عثمان هم حکم نوشت و او را به همان صحرای ریزه تبعید کرد. این ابوذر بود.

البته اشخاص دیگری هم بودند، ابوبکر ۴۵ هزار دینار (دینار یعنی مثل این سکه‌های یک بهار آزادی) ۴۵ هزار تا ذخیره داشت. ثروتمند بود. تمام آن را در مکه و در راه دفاع از مسلمان‌ها و در راه خرید مسلمان‌ها استفاده می‌کرد. بلال را خرید، سلمان فارسی را خرید و بعد آزاد می‌شدند سلمان غلامی بود که ارباب اربابش بود. حتی عثمان، همین عثمان یک سال محصول خرماي خود را آورد به اهل مدینه تقدیم کرد. اینها زمان پیغمبر آدم‌های خیلی خوب و صحابه‌ی والاگه‌ری بودند. حالا نمی‌دانم خدا چه مصلحتی می‌کند؟ منظور، اول که مسلمین ثروت نداشتند و خیلی دست تنگ بودند و البته تدریجاً وضعشان بهتر شد. بطوری که می‌گویند، عبدالرحمن عوف یکی از صحابه‌ی حضرت، قوم و خویش عثمان که او باعث شد عثمان خلیفه شود، وقتی مُرد چندین شمش طلا داشتند که با تبر شکستند که بین

ورثه قسمت کنند. ولی آن اوایل اینطور نبودند. اسلام بعد که به صورت یک جامعه‌ی مستقلی درآمد، باید قوانین آن را اجرا کند. این قوانین، قوانین مالی بود که فرض کنید برای شهر جارو کش می‌خواستند و او باید زندگی کند باید به کسی حقوقی بدهند که بیاید این کار را بکند، مقداری خرج همیشه داشتند و از طرفی پیش‌بینی کرده بودند که این اسلام که دست نامسلمان‌ها بیفتد طوری می‌شود که مسلمان‌ها بیش از اندازه ثروت پیدا کنند. این است که تمام احکامی که گذاشته شده بود برای این بود که از ثروت زیادی دست مؤمنین جلوگیری شود و ثروت آنقدر زیاد نباشد که ندانند چه کار کنند. بعد ثروت در چه بود در جو و خرما و کشمش و آنچه فراوان بود. در آن روز که بنگاه معاملات ملکی نبود که درآمد داشته باشد. درآمد از اینها بود. بعد در موقع خرج گفتند به کسانی که مستمند هستند بدهند یا به کارهای عام‌المنفعه بدهند.

یکبار در زمان یکی از خلفا، حاکم کشورهای شمالی آفریقا نامه‌ای به خلیفه نوشت که اینجا مسائل دیون شرعی را ما جمع کردیم، مصارف را هم دادیم مع‌ذلک مقداری مانده، اینها را چه کار کنیم؟ اجازه می‌دهید در کارهای به اصطلاح مثل شهرداری، رفت و روب خیابان‌ها و درختکاری و کار عمومی مصرف کنیم؟ و اجازه دادند ولی مصارفی که به عموم تعلق می‌گیرد. هم در جمع‌آوری وجوه و هم در مصرف وجوه.

امروز هم اگر توجه کرده باشید باز هم مالیات‌ها به همین منظور وضع می‌شود. وقتی می‌خواهند فلان تجارت و فلان صنعت رونق پیدا کند مالیات را کم می‌کنند، وقتی می‌خواهند جلوی صنعتی را بگیرند مالیات را اضافه می‌کنند، بستگی به اقتصاد مملکت دارد؛ یعنی صرفاً به خاطر این نیست که پول جمع کنند. برای این است که پول را از جایی جمع کنند که فایده دارد.

فقط در یک مورد زکات فطره که فرض بفرمایید مثالی که زدم کسی باید صد هزار تومان زکات فطره بدهد، ندارد، زکات معمولی را می‌شود به او داد، مستمند و مستحق تلقی می‌شود و می‌توان چیزی به او داد، ولی در اینجا در زکات فطره، می‌گویند زکات را باید بدهی چون زکات فطره است یعنی شکر از اینکه زنده هستی، وجود داری. وجود چون داری، چه ثروتمند باشی و چه نباشی، چون وجود داری باید زکات فطره را بدهی. بنابراین در زکات فطره که مبلغ آن هم خیلی زیاد نیست دقت داشته باشید و حتماً آن را بدهید. لازم هم نیست به شخص من بدهید، ما برای اینکه یک جا جمع شود آقای شیدانی و چند نفر جمع می‌کنند به آنها بدهید. من خودم هم در پاکتی فطریه را نوشتم و آماده کرده‌ام بدهم که یک جا جمع بشود ان شاء الله خداوند من و شما را جزء عبادت‌کنندگان قبول کند.

در مورد بزرگان و بعضی از جریان‌های سوریه که به‌عنوان

کتابی نوشته‌اند (تازه چاپ نشده، قدیم چاپ شده است) اگر پیدا کردید بخوانید خوب است، رمان‌هایی است که بچه‌ها هم بخوانند، خیلی خوب است. عمده‌ی اینها حُجْر بنِ عَدی که حجر پدر بود و عدی پسرش و پدر حجر هم نامش عدی بود. حجر پسرش را به‌نام پدرش کرده بود. حجر از توّابین بود، حالا نمی‌دانم از آنها بود یا نه، ولی ناراحت شد از بی‌وفایی کوفه‌ای‌ها و اهل کوفه بود و بعد خود او در همان کوفه علیه بنی‌امیه تبلیغ می‌کرد و راجع به وقایع کربلا می‌گفت. چون یک شخصیتی هم داشت، حکومت زیاد جرأت نمی‌کرد و مصلحت هم نمی‌دانست او را بگیرد. ولی بالاخره حجر را با چند نفر دیگر جمعاً دوازده نفر را نزد معاویه در شام فرستاد. نامه‌ای به معاویه نوشته بود که من از پس اینها بر نمی‌آیم، فرستادم هر کار می‌خواهی خودت بکن. شخصیت حجر هم آنچنان بود که همه‌ی مسلمین آن روز می‌دانستند. معاویه هم مصلحت نمی‌دانست که مستقیم با حجر روبه‌رو شود و حرف‌های او را بشنود. قافله که می‌آمد به پنج شش فرسخی شام که رسیدند گفت همانجا بایستید و به شام نیایید. همانجا بودند و آنوقت گفت ببین هر کدام از اینها بر می‌گردند و قول می‌دهند آنها را ول کن. شش نفر را که هر کار کردند قبول نکردند گفت این شش نفر را در همانجا اعدام کنید و به شهر نیاورید. از این شش نفر، دو نفر، حجر و پسرش عدی بودند، عدی بن حجر، خود او هم حُجْر بنِ عَدی بود. نکته‌ی

من اینجاست که وقتی قرار شد اعدام کنند، حجر پیرمردی بود، رئیس همه‌ی اینها بود. مثلاً جلاد خواست احترام کند گفت حکم اعدام تو و پسرت هر دو آمده، اول تو را اعدام کنم یا اول پسرت را؟ معمولاً در این قبیل موارد یک‌خرده فکر کنید می‌بینید باید هر دو جور جواب بدهند، ولی حجر گفت اول پسر من را اعدام کن بعد من را. او هم آمد، پسرش را اعدام کند. گفت هر کسی می‌گوید یک‌خرده هم دیرتر بشود بهتر است، ولی تو چرا اینطور گفتی؟ گفت برای اینکه پسر من جوان است، به ایمانش معتقدم ولی مسلمان جوانی است زندگی در پیش رویش دارد و به خاطر زندگی ممکن است وقتی ببیند من که پدر او هستم و این احترامات را دارم شما اعدام می‌کنید بترسد و از ایمان خود دست بردارد ولی من عمری در ایمان بودم و از ایمانم دست بر نمی‌دارم. تمام فامیل را اعدام کنید دست بر نمی‌دارم، ولی او ببیند که من اعدام شدم می‌ترسد و برای اینکه او را از خطر نجات بدهم گفتم اول او را اعدام کنید که اعدام مرا نبیند.

اینها ایثارها و بزرگواری‌هایی است که دیده نمی‌شود، مگر موجبی فراهم شود که بعد شرح بدهند. مثل همین که بعد خود حجر شرح او را داد. این است که راجع به مقبره‌ی حجر در همان جایی که او را کشتند او را دفن کردند. الان هم آنجا مقبره‌ای دارد و آن آبادی به اسم حجر مشهور است که ما یک روز صبح سوار ماشین شدیم به حجر

رفتیم، یک کلکسیونری از تمام بزرگان و مردانی که تمام صفات الهی که خدا گفته را به منصفه ظهور رساندند. حجربن عدی از یک طرف، حربن یزید ریاحی از یک طرف، انشاءالله هم زیارت قبرشان نصیب شما شود و هم زیارت خودشان در دل هایتان.



ازدواج / طلاق / قانون و منطق / گذشت اخلاقی / توجه به قوانین ازدواج /

ازدواج مسلمان با یهودی و مسیحی / برای هر دعوائی نباید روی عصبانیت و روی

عجله تصمیم گرفت<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در قرآن برای هر مشکل و بن‌بستی که ممکن است برای بشر ایجاد شود یک راه‌حل گفته است. این راه‌حل‌ها چطوری است که ظاهراً مخالف هم است ولی هر دو درست است؟ اگر آیه‌ی قرآن را از محلّ خودش برداریم و نفهمیم که کی گفتند و به که گفتند و یا آیه‌ی قبل و بعدش را نخوانیم، دچار این مشکل می‌شویم. می‌گویند کسی آمد خدمت جعفر صادق یک مقداری از مشکلات صحبت کرد، حضرت فرمودند که ازدواج کردی؟ گفت نخیر. فرمودند برو ازدواج کن. از تنگدستی نالیده بود. فرمودند برو ازدواج کن. یک آیه‌ای خواندند که يَغْنَمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۲</sup> و خدا از فضل خود روزی تو را زیاد می‌کند. این رفت ازدواج کرد بعد از چندی یکی دیگر آمد و مشکلات خود را گفت،

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۷/۳ ه. ش.

۲. سوره نور، آیه ۳۲.

حضرت فرمودند: ازدواج کرده‌ای؟ مشکل را نوشته‌اند به هرجهت از زندگی نالیده، گفت: بله. البته نپرسیدند بچه داری یا نه؟ معلوم می‌شود بچه نداشت. فرمودند: برو زنت را طلاق بده. یک آیه‌ای خوانند برای اینکه اشتباه نکنم آیه را نمی‌خوانم، این است که نگران نباشید خداوند زندگی‌های شما را تأمین می‌کند. این هم رفت. بعد یکی از صحابه خدمتشان عرض کرد که شما به این اینطور گفتید ولی به آن یکی آنطور. چطور می‌شود؟ ایشان فرمودند: (البته نه در این مورد در موارد دیگر هم فرموده‌اند) که باید دید او در چه وضعیتی است و این در چه وضعیتی بوده؟ یعنی ریشه‌یابی از مشکل‌ها و این ریشه‌یابی موجب شده است که از این حیث دین اسلام مترقی‌تر از سایر ادیان است. به همین دلیل که بعد آمده طلاق در یهود هست. طلاق می‌دهند. مقرراتی دارد که بعضی را در *تورات* نوشته بعضی را در کتاب‌های دیگر احکامشان، تلمود یا چه و چه، نوشته است. در مسیحیت اصلاً طلاق نیست که هر دوی اینها مشکلاتی ایجاد می‌کرد. به‌خصوص راجع به مسیحیت، موجب خیلی انحراف‌ها و فسادها می‌شد که مسیحیت اصلاً طلاق نداشت و زن و شوهر را می‌گفتند باید ابدی با هم باشند. شبیه این مطلب در مذهب هندوی سابق بود، حالا نمی‌دانم، البته مذاهب که فرق نمی‌کند ولی مقررات هندوستان را نمی‌دانم، در مذهب هندو این بود که مردی که می‌مرد، زنش را همراه او دفن می‌کردند یا

می‌سوزانند یعنی همیشه باید با هم باشند. در مسیحیت هم همینطور. اما دین اسلام آمد مخلوط اینها را گرفت و گفت در یک دورانی از سن مرد و زن، باید ازدواج کنند بین خودشان فقط نیست خداوند خواسته ما را گول بزند که مرد و زن خودشان دلشان بخواهد ازدواج کنند و آلا ازدواج برای زن به خصوص زحمت فراوانی دارد. قرآن هم گفته: حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، برای زن خیلی سخت است اگر غیر از علاقه‌ی شخصی بود هیچکس دنبال تولید نسل نمی‌رفت و به اصطلاح حکمت خداوند معطل می‌ماند. این است که خداوند تنظیمی کرد که زن و مرد بدون اینکه اجبار خارجی باشد، سرنیزه بالای سرشان باشد، بروند ازدواج کنند که نسل بشر باقی بماند. به این جهت، ازدواج در همه‌ی ادیان هست.

و اما بعد از آنکه ازدواج کردند گاهی اوقات اشتباهاتی هم ممکن است بشود اول ممکن است خیال کنند می‌توانند با هم بسازند بعد ببینند نمی‌توانند بسازند. همانطوری که ازدواج نکردن یک مفاسد و مضراتی برای شخص و برای جامعه دارد، به همان طریق هم حفظ کردن ازدواج ناجور مضرات دارد. این است که در اسلام با طی مقرراتی طلاق را مقرر کرده‌اند. منتها پیغمبر به اصطلاح آمدند جنبه‌ای اضافه بر قانون آفریدند. ما عادت داریم می‌گوییم قانون این کار این است. قانون

روی منطق کار می‌کند. یعنی قانون و منطق می‌گوید شما اگر از کسی طلبکار بودید بگیریید. می‌توانید پاسبان بیاورید و بدون اینکه خودش اذیت کنید از اموال او بگیریید. این را قانون می‌گوید. این لازم الاجراست. برای مدیون و برای کسی که طلبکار است از این قانون می‌تواند استفاده کند و هیچ ایرادی بر او نیست. اما اضافه کرده‌اند که اگر طرف ندارد، بهتر این است که تو اخلاقاً از او گذشت کنی. این است که نمی‌شود کسی را الزام کرد که تو بیا گذشت کن. این اخلاقی بود. در مورد ازدواج هم همینطور به طرفین گفتند اگر می‌توانید، اخلاقاً با هم بسازید تا زندگی شما از هم نپاشد. ولی اگر نمی‌توانید، طلاق بگیریید. به این جهت هم پیغمبر بعد از اینکه این فرمایش را فرموده و اجازه‌ی طلاق را داده، فرموده *ابْعَضَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ*، طلاق نزد من خیلی مکروه است. ولی در مواردی چاره نیست. در مسأله‌ی ازدواج و قوانینی که برای ازدواج گذاشته‌اند خیلی دچار اشتباه می‌شوند و خیلی‌ها همینطوری ناچار به تحمل می‌شوند. در قوانین ازدواج همان مرحله‌ی اول که می‌نویسند به تجانس روحی توجه ندارند. البته لازم نیست که هر دو هم‌دین باشند، کمالینکه در مورد ازدواج مسلمان با مسیحی، با یهودی البته طبق مقتضای مسلمان اشکالی ندارد. منتها مسأله این است که عادات و رسوم و عرفی که طرفین دارند با هم جور در نمی‌آید و چون اینطوری است الان ساعت چهارونیم صبح پا شود و

باید دعا بخواند نماز بخواند آن یکی دیگر می‌گوید نه، من دعای یک‌شنبه را دارم و می‌خواهد. این دو تا بالاخره با هم دعوایشان می‌شود. نمی‌توانند با هم با آسایش زندگی کنند. چون در ازدواج یک هدفی یک نظری طرفین دارند که بعد از ازدواج نظرشان تأمین می‌شود. یک هدفی هم خداوند یا به‌قول امروزی طبیعت دارد. نظر دوّم غالب و حاکم است. برای اینکه اوامر خداوند و مقتضیاتی که برای جامعه آفریده بر همه حکومت می‌کند و باید همه رعایت کنند. آن مصلحت اقتضا می‌کند که زن و مردی که با هم ازدواج می‌کنند روابطشان حسنه باشد. این روابط که فعلاً که هر دو نفری وقتی با هم زندگی کنند گاهی تو هم می‌روند و دعا می‌کنند، اصولی نیست. ولی باید ببینند اگر اختلافشان اصولی است و نمی‌توانند حل کنند باید از هم جدا شوند. البته این از هم جدا شدن به‌منزله‌ی فلوس است، فلوس را شما نخوردید، خیلی تلخ است و مسهل قوی است و خیلی تلخ، ولی مریض ناچار است که بخورد. در آن صورت طلاق به‌منزله‌ی فلوس است، در واقع باید از هم جدا شوند ولی نه اینکه تا یک دعوی کوچکی کردند. چون برای هر دعوایی که روی عصبانیت و روی عجله نباید تصمیم گرفت. در پند‌صالح هم نوشته‌اند که وقتی عصبانی هستی هیچ تصمیمی نگیرید. در مورد شرایط قاضی هم گفته‌اند که قاضی در اوقات و ساعاتی که در مسند قضاوت می‌نشیند نباید عصبانی باشد، باید آرام

باشد. چون اگر عصبانی باشد تصمیم او منطبق با عدل نیست. ببینید همین که خداوند ما را آفریده، این است که تصمیمات ما روی منطبق و حساب باشد. در مورد عصبانیت مسلماً چون اینطور نیست هر تصمیمی بگیریم ایراد دارد. در مورد زن و شوهر هم با توجه به اینکه ابغَضَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ خداوند فرمود: طلاق جایز است، ولی بدترین چیز نزد من طلاق است. تا بتوانید باید از طلاق جلوگیری کنید؛ ولی نه به زور. مثل آن داستان را شنیده‌اید که گفت مادری پسرش راهزنی می‌کرد و خرج خودش و مادرش را می‌داد مادر می‌دانست ولی چه بگوید؟ پسرش گوش نمی‌داد. مادر گفت من الان کفن می‌خواهم. برو و به اندازه‌ی کفن، پارچه از راه حلال برای من تهیه کن. او رفت سر گردنه و دید تاجری با الاغ بار می‌برد، جلوی او را گرفت و گفت: چیست؟ گفت: پارچه. گفت: برای چه می‌بری؟ گفت: می‌برم بفروشم. او به اندازه‌ی یک کفن جدا کرد گفت: من این را می‌برم. گفت: پولش را بده. گفت: من پول ندارم بدهم. دعوا و آنقدر گفت: حرام است و او گفت: نه، بگو حلال است. آنقدر صاحب کالا را چوب زد که بلند گفت: آقا حلال حلال حلال است. بعد مادرش پرسید: این حلال است؟ گفت: بله همچنان با صدای بلند می‌گفت حلال است که به آسمان می‌رسید. حالا اینطور نباید در مسائل خانوادگی بود، باید با ملایمت بود. اگر امکان دارد، با هم بسازند و صلح کنند یا حتی از هم گذشت کنند.

خیلی‌ها هستند بعضی الان هم حیات دارند که بعد از مدتی که با هم زندگی کردند جداگانه مثل خواهر و برادر زندگی می‌کردند هر دو هم اهل مطالعه و کتاب بودند این طرف یک کتابخانه آن طرف یک کتابخانه هر کدام می‌روند سر جای خود، اگر اینطور هم می‌پسندند اینطور باشند جدا نشوند. اگر نه، به هر جهت طلاق بگیرند در موقعی که طلاق نجات‌دهنده است باید طلاق گرفت. مثل فلوس که مریض به هر حال باید آن را بخورد. ولی بهتر این است که جدا نشوند، ولو از هم جدا زندگی کنند و طلاق نگیرند.

در زمان پنجمبر مسلمان ها می گفتند «علم نبود غیر علم عاشقی»، علم و عمل و دنیا و آخرتشان پنجمبر بود / استلال ماه / نظر خلیفه در رؤیت ماه و اعلام عید و البته نه به عنوان اولی الامر / داستان علی بن یقطین؛ وضو که امر صریح خداوند است در اختیار امام معصوم می باشد و یکر عید و امثال آن امر تصنعی است / ناز پشت به قبله گناه کمتری دارد تا تفرقه ای که ایجاد می کنند / تقلید غیر از بیعت است ۱

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اولین شنبه ای است که بعد از عید فطر در خدمتتان هستیم. حالا عید فطر، مؤمنین اگر بگویند یکشنبه، یکشنبه است. برای خدا که فرقی نمی کند یکشنبه، دوشنبه، سهشنبه، جمعه همه، ولی برای ما فرق می کند. یک عده ای می بینیم مؤمن گفتند یکشنبه. نگفت یکشنبه را عید گرفتند مگر شما نمی توانید در منزلتان مثلاً ساختمان جدیدی که رفتید یادبودش را سال دیگر عید بگیرید بگویید بیست سال



قبل همین وقت آمدیم اینجا. عید کوچکی. مسائل الهی بالاتر از اجتهاد و تقلید و این حرف‌هاست. آیا اگر شما تقلید از فلان عمرو بکنید ماه دیده خواهد شد؟ اگر هم تقلید زید بکنید ماه دیده نخواهد شد؟ ماه به من و شما کار ندارد. جایی که پیغمبر به ما درس داد وقتی تنها فرزند ذکور، تنها پسری که پیغمبر داشت، ابراهیم کودک چند ساله رحلت کرد، قهراً پدر خیلی متأثر می‌شود. پدر در سن مثلاً چند سال، متأثر می‌شود که این پسرش رحلت کرده. همه جمع شدند و این فرزند را، جنازه‌ی این کودک را خیلی محترمانه و با تأثر فراوان، تأثر از تأثر پیغمبر، بُردند. حتی می‌گویند پیغمبر گریه می‌کرد، اشک از چشمانش می‌ریخت. طبیعی است. وقتی دفن کردند، خورشید گرفت. کُسوف رخ داد. همه از شدت علاقه‌ای که به پیغمبر داشتند و همینطور اینکه خودشان، مسلمان‌ها ملت‌ی بودند از لحاظ علوم ظاهری بری بودند می‌گفتند: «علم نَبودَ غیر علم عاشقی»، چشم به پیغمبر دوخته بودند. علم و عمل و دنیا و آخرتشان پیغمبر بود. اینها از شدت علاقه‌ای که داشتند، فکر کردند خورشید هم از تأثر پیغمبر متأثر شده است. بله پیغمبر اگر از آن جنبه‌ی پیغمبری متأثر شود، دنیا متأثر می‌شود. پیغمبر فرمودند: **أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوْحَىٰ إِلَيَّ**<sup>۱</sup> اگر از آن جنبه‌ی یوحیِ اِلَیِّ متأثر

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

بشود، جلوه تأثر دنیا و همه‌ی دنیا متأثر می‌شود اما از آن جنبه که اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ متأثر بشود دوستانش متأثر می‌شوند. بله بشوند. پیغمبر برای اینکه زمزمه‌ای موجب نشود که انحرافی در افکار توحیدی مردم ایجاد بشود چون پیغمبر می‌فرمود که قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا، بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کار تمام است. حالا پیغمبر برای اینکه به این جنبه لطمه نخورد بنا به قدرت الهی بر خودش مسلط شد، این است که اشکش را پاک کرد گفت که ماه و خورشید به امر من و شما نیستند. ماه و خورشید هم مخلوق خداوند هستند. هر وقت خداوند اراده کند از بین می‌روند یا حرکت می‌کنند. بعد حالا نمی‌دانم این آیه چه زمانی نازل شده است. برای اینکه از مواردی که خیلی ممکن بود ایجاد ناراحتی بشود مسأله‌ی رؤیت هلال بود چون اعراب آنوقت و خیلی از ملت‌ها، تقویم‌شان تقویم قمری بود. این علوم و این حساب‌های شخصی خیلی مشکل بود همه که نمی‌دانستند ماه را که می‌دیدند اول ماه در نظر می‌گرفتند. ولی ما در ده، دوازده سال مدینه نشیندیم که در ماه هیچ اختلاف ایجاد بشود. یک جهتش که جهت اصلی آن است، این بود که نگاه پیغمبر می‌کردند. پیغمبر می‌فرمود که فردا نماز عید است. مثلاً شب می‌فرمود من ماه را دیدم. همه می‌آمدند. هیچ‌وقت هم کسی جرأت نمی‌کرد از قول پیغمبر چیزی بگوید. پیغمبر می‌فرمود ما زندگی خودمان را

می‌کنیم، می‌گردانیم و آنها هم برای خودشان می‌گردند. آنها هم مثل ما مصنوعی هستند. تا این آیه تکلیف را روشن کرد. از پیغمبر می‌پرسیدند پس این ماه چیست که ما می‌بینیم و می‌رود؟ پیغمبر به صورت ظاهر به عنوان یک بشر یعنی محمد بن عبدالله ﷺ به این چیزها که اعتنایی نداشت کمتر از مردم عادی حالا. ولی به عنوان اینکه فرمود: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ، به عنوان نماینده خدا نه تنها از همه‌ی جهان خبر داشت بلکه همه‌ی جهان از آن جنبه در قدرتش بود. همانطور که بارها این جوک را گفته‌ام، البته جوک‌های عاقلانه، واقعاً معنا دارد. می‌گویند قدیم استهلال چون امر مستحبی است مردم علاقه‌مند بودند انجام دهند. استهلال یعنی شب‌هایی که احتمال دیدن ماه می‌رود، بروند نگاه کنند، تا ماه را ببینند. یک جا، عده‌ای برای استهلال در بیابانی رفته بودند و نگاه می‌کردند. یک آدم ناشی، به اصطلاح بادیه‌ای، رد شد گفت: چرا اینجا ایستاده‌اید؟ گفتند: می‌خواهیم ماه را ببینیم. این ایستاد ببیند اینها چه چیز را می‌خواهند ببینند؟ عده‌ی زیادی بودند. بعد صدای اینها بلند شد، همه گفتند: آی دیدیم، دیدیم. گفت: چی را دیدید؟ ماه را نشان دادند. یک هلال باریک. گفت: شما برای دیدن همین اینجا ایستاده‌اید؟!

گفتند: بله. گفت: اینکه کوچک است. در ده ماه، ماه به اندازه یک سینی می‌شود ما نگاهش نمی‌کنیم آنوقت شما برای دیدن این جمع شده‌اید؟! این جوک به ما نشان می‌دهد که ما ماه را نمی‌خواهیم ببینیم. ماه علامت امر الهی است. در آیه فرمود: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ*<sup>۱</sup> بگو این هلال برای وقت مردم است. مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ، خداوند می‌گوید من که وقت برایم مهم نیست. وقت در اختیار من است. مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ برای اینکه خودشان وقت بگذارند. دنباله‌اش می‌گوید: *وَالْحَجِّ*. این هلال دو فایده دارد. یکی مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ، یکی هم حج، که احکامی دارد. برای هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم، برای این روزها احکامی دارد. چون بستگی به زمین هم دارد ملاک را همان قرار دادند. مثلاً وقتی می‌گویند هشتم ذی‌الحجه اینکارها را بکنید ممکن است در اینجا هفتم ذی‌الحجه باشد ولی عربستان هشتم ذی‌الحجه. باید آن را انجام دهید چون بستگی به آنجا دارد. اما در مورد ماه رمضان و عید فطر تا پیغمبر حیات داشتند هیچ حرفی نبود. خود حضرت می‌فرمود یا می‌پرسیدند. می‌فرمود: بله. شب می‌گفت که فردا می‌رویم نماز عید. ائمه‌ی ما هم که حیات داشتند، هر چه می‌گفتند شیعیان توجه می‌کردند. اما همه‌ی گرفتاری‌ها بعد از آنوقتی است که ما لیاقت

شرفیابی مستقیم امام را نداشتیم. خداوند امام را غایب کرد که ما را بسوزاند. ولی برای این روزها هم فکر کردند. اولاً ماه همان که در آن جوک گفته بود چه هلال باشد، چه یک سینی، برای خداوند فرقی نمی‌کند. فقط خداوند خواسته، دیدید که، بحث شد. نماز که بالاترین عبادات است. نمازی که مناجات با خداست. در مناجات فردی آدم فقط خودش را می‌بیند. به‌قولی در معاشقات قلبی تنها خودش هست. ولی معذلک خداوند خواسته است به مردم نشان بدهد که من به اتحاد شما علاقه‌مندم. گفته همین نماز را به‌صورت اجتماع بخوانید. نماز جماعت ثوابش بیشتر است. حالا شما فرض کنید نجوای خصوصی، خیلی خصوصی که حرف می‌زنید این خوب است که یکی دو نفر بیایند گوش بدهند؟ معنی ندارد. ولی نماز را صاحبش گفته: نه! به جمع بخوانید. این قدر به جمع اهمیت می‌دهد. آنوقت آیا خداوند خوشش می‌آید که من امروز عید بگیرم، شما دیروز گرفتید، یکی دیگر فردا بگیرد؟ این چیست؟ رؤیت ماه چیست؟ هلال چیست؟ هر روزی که همه‌ی مردم عید بگیرند آن روز عید است، بگویند به‌مناسبت ستاره‌ی زهره امروز عید داریم، عید است، دیگر حالا همه‌ی مردم از کجا بفهمند؟ همه‌ی مردم اگر بگویند، عید است. ائمه، عملشان نشان داد و نشان می‌دهد، حالا ما می‌بینیم که همه‌ی مردم مسلمان آن روزگار، از همه‌ی

آنها که تک تک امکان نبود، بپرسند و نمی پرسیدند ولی همه‌ی آنها مظهرش را، همان خلیفه می دانستند، کدام خلیفه؟ خلیفه‌ای که قبر امام حسین را بولدوزر انداخت؟! آنجا آرامگاه حضرت بود، بولدوزر انداخت و شخم کرد. ضریح حضرت را آتش زد با آن قهوه درست کرد، زهرمار کرد. همان خلیفه اگر می گفت: امروز ماه رؤیت شده و عید است، امام همان روز عید می گرفتند و هرگز اعاده نکردند. ندیدیم که امام امروز عید بگیرند فردا اعاده کنند. یا امروز در نماز جماعت پشت سر همان خلیفه نماز بخوانند و بعد از آن اعاده کنند. عنوان وحدت همگی مردم را امام از کسی که رأس حکومت هستند می گرفتند که البته شاید همین امر هم موجب اختلافی در اهل سُنّت شده که گفته اند: هر کسی که حاکم باشد اولی الامر است، نه! اولی الامر نیست. امام اولی الامر هم هست ولی اطاعت می کند. امام جعفر صادق فرمود، منقول است از حضرت که امیرالمؤمنین لقب خاصّ جدّ ما علی است، به ما امیرالمؤمنین نگوئید. امیرالمؤمنین هم بودند ولی می گفتند به ما این لغت را نگوئید. ولی حضرت به منصور عباسی می گفتند: یا امیرالمؤمنین. لغت‌ها همه چیز در اختیار امام است. معنای لغت را عوض می کردند. منظور این است که خلیفه، نه به عنوان اولی الامر به عنوان مثل اینکه الان فرض کنید در رؤیت ماه، ما یک مشرک و یا یک کافر

را می‌گوییم: نگاه کن ببین من چشم‌هایم ضعیف است. می‌گوید: دیدم، دیدم. بعد به ما هم نشان می‌دهد که بله، دیدم. چون او دیده ما می‌گوییم که چشم تو کافر است؟ ندیدی؟ همین سِمَت را در حکومت‌ها خلیفه داشت. امام هم، طبق عرف مردم با همان خلفا نماز می‌خواندند و نشنیدیم که بیایند به منزل اعاده کنند. البته خیلی کم، تا می‌توانستند نمی‌رفتند، ولی شیعیان هم همینطور. داستان‌های علی بن یقطین را شنیده‌اید. علی بن یقطین یکی از شیعیان بزرگوار بود که موهبت الهی این را به وزارت هارون الرشید رساند. هارون الرشید هم از لحاظ سیاسی خلیفه‌ای خیلی زرنگ و مدیر و مدبّر و... بود؛ ولی دشمن دوست‌نما. به امام موسی کاظم خیلی احترامات کرد، به دیدنش آمدند، بلند شد تا دم در استقبال کرد. ولی امام موسی کاظم را زندانی هم کرد. خیلی‌ها به هارون چُقلی علی بن یقطین را می‌کردند که این پیرو شیعیان است. هارون الرشید خیلی راضی بود، حالا از امانت‌داری و مدیریت و ایمان علی بن یقطین، ولی بارها امتحان می‌کرد که ببیند راست است یا نه؟ یک بار علی بن یقطین در جمعی بود، از دانشمندان هم بودند، پرسیدند که ما شیعیان چطوری وضو بگیریم، آب را از این طرف بریزیم یا از آن طرف؟ هر کسی یک حرفی می‌زد، گفتند: بنویسیم از امام بپرسیم. یک نامه‌ای، در واقع یک یادداشتی نوشتند و

علی بن یقطين کسی را محرمانه فرستاد منزل امام جواب این را بگیرد. حضرت جواب دادند که وضوی ما شیعیان این است که از بالا آب بریزند. ولی تو (علی بن یقطين) مثل آنهاى دیگر وضو بگیر. علی بن یقطين، شیعه‌ی خالص از آن زمان تا مدّت زیادی از این طرف وضو می‌گرفت. چه کسی گفت که وضویش باطل است؟ جایی که وضو، امر صریح خداوند در اختیار امام معصوم است، عید و این چیزها که دیگر امر مهمّی نیست. امر تصنّعی است. مسلّمأ در اختیار امام است. اگر من ماه را هم دیده بودم و بر من وظیفه این بود که آن روز را عید بگیرم. ولی اگر می‌رسیدم خدمت امام می‌فرمودند: روزه‌ای؟ می‌گفتم: نه. می‌فرمودند: نخیر، روزه بگیر. می‌گفتم چشم. اما امام معصوم که از بین ما رفت. از نظر ما رفت. هیچکس جانشینش نیست و هیچکس هم مدّعی نشد و نگفت که من معصوم هستم. به این جهت مجازات‌های الهی برای ما، اینهاست که نمی‌دانیم چه کار بکنیم؟ سیل و زلزله...، یک عده‌ای هم می‌میرند، خداوند رحمتشان کند ولی مرگ برای همه هست حالا این به‌جای اینکه یک ماه دیگر بماند، امروز رفت. چه فرقی می‌کند؟ الان عاد و ثمود هفت هزارسال است که مُرده‌اند شما به یک نفر بگویید چرا؟ این چیست؟ اوّل ماه است یا آخر ماه چه فرقی می‌کند؟ اینهاست مجازات‌های الهی برای ما. ما از یک



طرف حرف امام معصوم را پشت گوش می‌اندازیم. از یک طرف با خودمان بد می‌کنیم. خودمان با خودمان بد می‌کنیم. البته می‌گویید ما اینجا دعا می‌کنیم می‌گوییم: خدایا عَجَلِ اللهُ فَرَجَهُ ولى جرأت می‌کنید این حرف را بگویید؟ یکی از آقایان می‌گوید من نمی‌گویم، جرأت نمی‌کنم. برای اینکه آمدیم خدا گفت: امام آمد و به من یک دستوری داد و گفت: این منزل مال تو نیست، ولش کن برو. من می‌کنم؟ می‌ترسم.

به هر جهت در غیبت تکلیف چه شد؟ می‌گوییم خداوند به بشر لطف دارد. به همین دلیل که پیغمبران را فرستاد. قاعده‌ی لطف می‌گویند، پیغمبران را فرستاد. جانشینان و اوصیاء را فرستاد. عیسی داشت، موسی و ابراهیم... لطف خدا که عوض نمی‌شود. هر وقت لطف خدا، خدای نکرده عوض بشود می‌گوید: اینها را که آفریدم نمی‌خواهم بروید پی کارتان. یکسره همه را می‌فرستد. ولی خدا همیشه آفریده‌ها را نگه داشته است. قاعده‌ی لطفش که عوض نمی‌شود. در زمان پیغمبر قاعده‌ی لطف خداوند این بود که همه‌ی اختیارات، جان و مال و اختیارات قلب من را، دل من را، به پیغمبر داد. بعد فرمود برای اینکه مردم دیگر اشتباه نکنند بعد از آنکه دشمنان را اسم برد در قرآن، منافقین و مشرکین و اینها را اسم برد، گفت که **وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ**

وَجَدْتُمُوهُمْ<sup>۱</sup> در یک مورد گفت، ولی در مورد کلی نگفت اینها را بگیر و بکش. فرمود: وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ<sup>۲</sup>، با همانها مشورت کن. منتها حرف آنها را که شنیدی فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ<sup>۳</sup>، وقتی تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن. یعنی تصمیمت به عهده‌ی آنها نیست. تصمیمت به عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، این هم یک مجازات ماست که خداوند این را از ما گرفته است که آن کسی که وقتی عزم کند، عزم الهی پیغمبری از ما گرفته است.

پس تکلیف ما چیست؟ در مورد غیبت دست ما به آنها نمی‌رسد. آیه‌ی دیگری در سوره‌ی شوری می‌گوید: وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْتَغِيهِمْ<sup>۴</sup>، مؤمنین کارشان بین خودشان است شُورَىٰ يَبْتَغِيهِمْ. حالا البته أَمْرُهُمْ تفسیرهای مختلفی شده است. اینها را هم گفته‌اند ولی به هر جهت وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْتَغِيهِمْ یعنی مسلم است که اگر من اطلاع پیدا کنم که همه‌ی مردم می‌گویند: امروز عید است پس امروز عید است. یا بگویند امروز عید نیست. امروز عید نیست. منتها به همه‌ی مردم که من دسترسی ندارم. خداوند همان خلیفه‌ای که قبر امام حسین را شخم کرد، همان خلیفه را می‌گوید: نگاه کن هر چه او گفت. اگر او گفت

۱. سوره نساء، آیه ۸۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. سوره شوری، آیه ۳۸.

همه عید گرفتند، عید بگیر. یعنی حکومت. مسأله‌ی حکومت آنقدر مهم است. نه اینکه حکومت فرق می‌کند. ما می‌گوییم یک حکومت علی است هر چیزی بگوید. یک حکومت معاویه که شخصی می‌گفت: که نماز پشت سر علی، غذا سر سفره معاویه. ولی همان معاویه، اگر تصمیم گرفت حالا نمی‌دانم چه تصمیمی، شیطانی، گفت: امروز ادارات تعطیل است و ما عید می‌گیریم. امام هم قبول می‌فرمودند و برای اینکه این وحدت مردم، وحدت مؤمنین مهم‌تر است از اینکه من روزه بگیرم یا نگیرم. روزه بگیرم یعنی غذا نخورم. غذا چیست؟ ناصر خسرو می‌گوید:

ناصر خسرو به راهی می‌گذشت

مست و لایعقل نه چون می‌خوارگان

دید قبرستان و مبرز روبرو

بانگ بر زد گفت ای نظارگان

در خیابان این طرف قبرستان بوده و آن طرف مبرز. مبرز یعنی توالت.

نعمت دنیا و نعمت‌خواره بین

اینش نعمت، اینش نعمت‌خوارگان

مبرز همان نعمتی است که خورده‌اند و شده است مبرز.

حالا برای خدا چیست که ما نعمت بخوریم یا نخوریم؟ یک

وقتی یکی از شهرستان‌ها صحبت کرد گفت که فلان کس می‌گوید که

قبله‌ی اینجا را درست نکرده، باید به جای اینکه اینطوری باشد آنطوری است؛ خیلی کم تفاوت دارد. این است که نمی‌آید اینجا نماز بخواند. من گفتم نماز در اینجا پشت به قبله (نه اینکه یک‌خرده انحراف بلکه نماز پشت به قبله) گناهِش کمتر از این تفرقه‌ای است که ایجاد کنند. یکی هم این مسأله‌ی عید گرفتن که بدانید امروز بگیرید یا فردا بگیرید یا پس فردا بگیرید. یک مسأله‌ی فقهی نیست که ما تقلید کنیم تبعیت کنیم. آخر ما از این آقا تقلید که کنیم ماه دیده می‌شود؟! از آن آقا تقلید کنیم ماه دیده نمی‌شود؟! ماه اگر زبان داشت به ما می‌خندید. می‌گوید عجب آدم‌هایی هستند. خدا خواسته ما را سرگردان نگذارد. گفته آقا از این پیرس. این هم تبعیت نیست. تبعیت از کسی نیست. الان آن تقلید، غیر از تبعیت است. ما در اعمال تقلید می‌کنیم. عید هست یا نیست مسأله‌ی تقلید نیست. ولی اگر عید گرفتیم اینکه نماز چطوری بخوانیم، فطریه را چطور خرج کنیم، آنها تقلید است. کتابش را باز می‌کنیم. البته باید از یک آقای تقلید کرد، مرجع تقلید داشت، رساله‌ی او را هم در منزل داشت. به هر جهت هر واقعه‌ای اتفاق می‌افتد همه‌ی مسلمین به خصوص ما فقرا که می‌گوییم لب اسلام شیعه است و شیعه‌ی واقعی ما هستیم. به خصوص برای ما هر واقعه‌ای را باید موجب برای اتحاد و اتفاق بگیریم و ما فقرا، به هم کینه نداشته باشیم.

ما هم تبعیت از خدا می‌کنیم فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.<sup>۱</sup> ان شاءالله روزه‌های شما قبول باشد. عیدتان هم قبول باشد. باز هم تبریک می‌گویم.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

۴۸ / فهرست جزوات قبل

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)
مجموعه چهار:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه پنج:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه شش:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هفت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	
مجموعه هشت:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)



۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	
۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان
۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۱۰۰ تومان